بقلم : آقای پورداود

مهاجرت پارسیان بهندوستان

چو با تخت منبر برابر شود همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنجهای دراز نشیبی دراز است پیش فراز

درسال چهاردهم هجری قمری سپاه ایران درقادسیه ازتازیان شکست یافت، درفش کاویانی بدست دشمن افتاد ،سپهبد رستم فرخ زاد بخاك و خون خفت، ستاره بخت ساسانیان روی بخموشی نهاد ، روزگار سیاه ایران فرارسید.

درشکست قادسیه کلید پایتخت شاهنشاهان بدست سعد وقاص در آمد ، در این روزه تهره کشور اردشیر پابکان گزندی دید که هنوزهم از آن آسیب سربلند نکرده است. دوسال پس از آن ، دربهار شانزدهم هجرت سردار عمر با ٦٠ هزار وارد شهر تیسفون گردید ودر کاخ سفید (ایوان مدائن) بارگاه انوشیروان بنام خلیفهٔ دوم خطبه خوانده دست تاراج بسوی گنج و اندوخته چهار سد ساله ساسانیان گشودند.چندسال بعد شکست ننگین نهاوند وفتح الفتوح تازیان سراسر کشور آباد و پهناور ایران را میدان تاخت وتاز تازیان ساخت.

درفتح نهاوند نعمان بن مقرن فرمانی ازعمرخطاب دردست داشت که در تباه کردن آئین ایران ازهیچ گونه ستم خودداری نکنند.

شاهنشا جوان یزد گرد سوم ، آخرین باز ماندهٔ خسرو پرویز مدت دوسال سرگشته گرد کشور پراکنده وپریشان خویش گشت واز کوشش فراوان خود سودی ندید بالاخره بامید یاری همسایگان بسوی مرو شتافت تاآنکه در سال ۲۹ هجرت بدست آسیابانی کشته شد و چشم از تاج وتخت شهی پوشید.

پس ازشاهنشاه ناکام بخشی ازایرانیان غیور تن بزیربار ننگین نتوانستند در داد— درمدت بیشتر ازسد سال درایران زمین آتش جنگ زبانه میکشید، گروهی که نه تاب ستیزهٔ خونین ونه یارای پرداختن جزیهٔ سنگین داشتند برای نگاهداری آئین کهن سر

بکوه و بیابان نهادند .

درسال های دراز کوههای خراسان پناهگاه آوارگان بود تا آنکه آن سامان نیز بدست دشمن افتاد ، بناچار فرار کرده چندی درجزیرهٔ هرمز در خلیج پارس بسر بردند ، چون در آنجا هم دشمن امان نداد ناگزیر میهن نیاکان خود را پدرود گفته رهسپار دیارهند شدند .

ازمهاجرت ایرانیان بهندوستان تاریخی از زمان باستان در دست نداریم مگر رسالهٔ مختصری درنظم پارسی نسبتاً قدیم مشهور بقصهٔ « سنجان دارابی » .

سرایندهٔ آن بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا . ازنبشتهای پارسیان چنین برمیآید که بهمن کیقباد ازخاندان معروف بسیار بزرگ و دانشمند بوده‌است .

عم پدر داراب هرمزدیار گردآورندهٔ روایت میباشد، همچنین با «برزو کامدین» که یکی ازجمع کنندگان روایت است نسبت دارد، بقول خود سراینده درمدت دویست سال ازپدران و نیاکان خوددر « نوساری گجرات » مسکن داشتند قصه سنجان ازروی سنت پارسیان که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خودرا ازسینه بسینه حفظ داشتند از زبان دستور دانا و وبزرگی که سمت استادی بسرایندهٔ داشته است ولی نام اورا نمیبرد برشتهٔ نظم کشیده شده است .

در خرداد روز فروردین ماه سال ۹۶۹ یزدگردی مطابق ۱۶۰۰ میلادی انجام پذیرفته است ، قدیمترین نسخهٔ خطی قصهٔ سنجان که الحال موجوداست بدست خود هیربد داراب پسرهرمزدیار پسرقوام‌الدین پسر کیقباد سنجانا گردآورندهٔ روایت مذکور در سال ۱۰۶۱ یزدگردی مطابق ۱۶۹۲ میلادی نبشته شده است .

چون قصهٔ سنجان یگانه سند تاریخی است مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند این قصیده‌را درموضوع مهاجرت موردبحث قرارداده‌اند میتوان صحت کلیهٔ مطالب آنرا با اندك تفاوتی بادلائل تاریخی ثابت کرد .

قصهٔ سنجان گوید : پس‌ازچندی که مسلمانان در کوهستان خراسان رخنه یافتند

پارسیان بجزیرهٔ هرمز شتافتند، در این جزیره نیز از لشکریان تازی به تنگنا افتاده بناچار بسوی هندوستان کشتی راندند، منجمان و موبدان صلاح دیدند که از آن سر- زمین گذشته بدیار گجرات در آیند، ناگزیر کشتیها بدریا انداخته بادبانها برافراشته روانه شدند. پس ازچندی دریا نوردی دچار کولاك سختی گردیدند همه دست ستایش بسوی خداوند برداشته نذر کردند که اگر ازمهلکه جان بدربرده بکرانه رسند آتش بهرام برافروزند، دعاها مستجاب شد تلاطم دریافرونشست کشتیها به سنجان رسید، راجای آنخطه « جادی رانه » نام داشت، نماینده‌ای از ایرانیان نزدراجارفت ودرخاك او پناهگاهی درخواست، نخست راجا ازلباس و آلات جنك ایشان بترسید وازبرای تاج وتخت خود بیاندیشید، دستور بدو اطمینان داد که ازماگزندی بدین کشور نخواهد رسید.

راجا ازدینشان پرسیده پس از آن بایشان اجازهٔ اقامت داد بشرطیکه آلات جنك راازخود دور کنندوبزبان پارسی سخن نگویند وزنانشان بجامهٔ هندوان درآیندو مراسم عروسی فرزندان خودرا درشب بجای آورند، دستور همه‌را پذیرفت راجه زمینی بایشان داد که سراسر جنگل و بیابان ویران بود، ایرانیان مهاجر آنرا آباد کرده « سنجان » نام دادند.

— تا تمام —

نمونهٔ نثر سدهٔ سیزدهم

پروردگان این دولت و تربیت یافتگان دستگاه سلطنت را چنانچه دردوران محمدشاه مرحوم و پادشاه حاضر تاکنون که سال هزار و دویست و هفتاد و هشت هجری است آنچه دیده و شنیده شده، اشهدبالله، بجز پستی فطرت و بدی نیت و خیانت با ولی نعمت وخراب کردن ملك و رعیت اصلا خاصیتی از وجود و بودشان دیده وشنیده نشده است، مگر اندوختن مال و منال بطریق جبر ورشوت که نزد ایشان از شیر مادر حلال تر است و بس.

حسنعلیشاه آقاخان محلاتی